



کشف ۹ هزار و ۳۰۰ اسلحه در اغتشاش‌های صورت گرفته

سختگویی فراجا از کشف ۹ هزار و ۳۰۰ قبضه اسلحه در جریان اغتشاش‌های صورت گرفته در کشور خبر داد.

سردار مهدی حاجیان در نشست خبری روز گذشته درباره اقدامات پلیس در مقابله با اخلاگران ارزی گفت که پلیس از ابتدای سال گزاره گاه امنیت اقتصادی را تشکیل داد و بیش از ۳۰۰ نفر تانکون از افرادی که عامدانه قصد اخلال در بازار ارز داشتند، شناسایی و دستگیر شدند. برخی از این افراد سرشبکه‌هایی بودند که به دنبال سود و منافع بیشتر بودند و در بازار ارز اخلال ایجاد کرده‌بودند.
در ادامه داد: در موضوع جعل اسکناس و ارز هم پلیس توانسته از ابتدای سال ۵۷ کار گاه جعل اسکناس و ارز را شناسایی و ۱۷۰ نفر رانیز در این خصوص دستگیر کند.

سختگویی فراجا با اشاره به اقدامات پلیس فتا در مقابله با کلاهبرداری در حوزه کنکور و اشراف پلیس بر این حوزه، از شناسایی ۳۸۷ فقره تارنما و دستگیری افرادی در این رابطه خبر داد که اقدام به کلاهبرداری با فروش سؤالات جعلی و قدیمی کنکور می‌کردند و ی به موضوع قاچاق سلاح پرداخت و گفت: در اغتشاشات اخیر دشمن سعی در ارسال اسلحه به کشور داشت که این توطئه خنثی و ۹ هزار و ۳۰۰ قبضه اسلحه کشف و ضبط شد.

سردار حاجیان به پروژه «معماری فراجای آینده» اشاره کرد و ادامه داد: معماری فراجا یک اقدام تحولی است که در آینده شاهد تغییراتی در زیرساخت‌ها، ماهیت و ساختار شکلی فراجا خواهیم بود و بر اساس معماری فراجا، پلیس اصلاح‌گر و فرهنگ‌ساز اجتماعی است. وی با اشاره به اینکه پلیس با استفاده از فناوری‌های نوین در صدد ارائه خدمات و کیفیت‌بخشی به خدمات‌رسانی به مردم است، تصریح کرد: استفاده از آخرین فناوری‌های روز از دیگر اهداف معماری فراجای آینده است.

سختگویی فراجا با بیان اینکه در معماری آینده فراجا به امنیت، تسهیل، تسریع و کیفیت‌بخشی در مأموریت‌های انتظامی هستیم، گفت: بر اساس معماری فراجای آینده، امنیت یک محصول دولتی پلیسی نیست، بلکه امنیت محصول مشترک برای جامعه مردم است، در معماری فراجا هم تغییر در ماهیت داریم و فراجا به دنبال ارتباط با مردم تاوم با عطفقت است.سردار حاجیان همچنین در ادامه عنوان کرد: مسیر راه توسط فرماندهی یا «شعار» پلیس مقتدر تهران کشف کرده است. «مشخص و سرلوحه کار همه ما خواهد بود و جز در این مسیر گام بر نخواهیم داشت و از دستگاه‌ها و نهادهای مسئول انتظار می‌رود در جهت ارتقای امنیت مردم در تمامی ابعاد با پلیس همراهی و همکاری داشته باشند.

مرگ مشکوک پسر جوان پس از میهمانی

مأموران پلیس تهران جسد پسر جوانی را کردند که به طرز مشکوکی به نام کام مرگ رفته بود. خانواده پسر فوت شده به پلیس اعلام کردند که پسر پسران شرب قتل قبیل همراه دوستانش در یک میهمانی شرکت کرده بود.

به گزارش جوان، ساعت ۹:۴۳ صبح دیروز دوشنبه سوم بهمن‌ماه به مأموران کلانتری ۱۰۳ گاندی خبر رسیدمر دهرنگری جسدیی‌جان پسر جوانی را داخل کوچپای در یکی از خیابان‌های شمالی تهران کشف کرده است. مأموران پلیس وقتی به محل حادثه رسیدند با جسد پسر جوانی به نام کامران‌وی چند پلوک سیمیانی روبه‌رو شدند که به طرز مشکوکی به کام مرگ رفته بود. در حالی که عوامل اورژانس اعلام کرده‌بودند پسر جوان به‌احتمال زیاد بر اثر می‌خردگی به کام مرگ رفته است، مأموران خبر کشف جسد را با قاضی وحید نامری، بازپرس ویژه قتل دادسرای امور جنایی تهران اطلاع دادند.

بازپرس جنایی پس از حضور در محل حادثه دریافت که پسر فوت شده شب گذشته برای شرکت در یک میهمانی از خانه‌شان بیرون آمده و بعد از آن هم به خانه‌اش مراجعه نکرده است تا اینکه جسدش را دهرنگری کشف می‌کند.

یکی از اعضای خانواده کامران گفت: «مصر روز قبل پسرم تلفنی با یکی از دوستانش حرف می‌زد و بعد از اینکه تلفنش تمام شد، گفت کار است امشب همراه تعدادی از دوستانش در یک میهمانی شرکت کند. او از خانه بیرون رفت و به ما گفت که شب به خانه برمی‌گردد، اما تا آخر شب که مابیدار بودیم او به خانه نرفت. فکر کردیم فکر پیش دوستانش مانده تا اینکه امروز مأموران به ما خبر دادند جسدش را کشف کرده‌اند.»

همزمان با ادامه تحقیقات درباره این حادثه، جسد پسر جوان برای انجام آزمایش‌های لازم مشخص شدن علت اصلی مرگ به پزشکی قانونی منتقل شد. همچنین بازپرس جنایی دستور داد ضمن بررسی دوربین‌های مدار بسته محل حادثه‌از دوستان کامران هم درباره این حادثه و میهمانی شب‌قبل تحقیق شود.

حجوات

سرویس حوادث ۸۸۹۸۹۳۵

گفت‌وگو با مادری که اعضای بدن دخترش را اهدا کرد

اهدای اعضای دخترم به من آرامش داد

■ **محبوبه قربانی**

زهرای بختیاری، ۲۲ ساله، دختری هنرمند و فارغ‌التحصیل رشته مهندسی پزشکی بود. او به صورت ناگهانی به بیماری آنوریسسم و بعد به مرگ مغزی مبتلا شد. با اعلام مرگ مغزی زهرا از نسوی پزشکان، پدر و مادر زهرا در حالی که از دست دادن فرزند در باورشان نمی‌گنجد، با اهدای اعضای بدن وی به بیماران نیازمند موافقت کردند. گفت‌وگوی ما با مادر زهرا در این باره یخواتیند.

چند فرزند دارید و زهرا فرزند چندم بود؟

سه فرزند داشتیم. دو دختر و یک پسر. زهرا فرزند اول من بود.

از اخلاقی زهرا برایمان بگو یسید. او چطور دختری بود؟

آنقدر خوب که خدا برای او بهترین مرگی مثل شهادت را خواست. زهرا صبور، پرسشور، خنده‌رو بود. همیشه آرزوهای بزرگ داشت. آیندنگر و آینده‌اندیش بود. خیلی برای آیندش برنامه‌ها داشت ولی عمرش به آنجا نرسید. خیلی مودب و با شخصیت بود. سعی می‌کرد کسی را نرنجاند. در این سال‌ها یکبار از زهرا بی‌ادبی و حرکتی که مرا آذیت کند، ندیدم. در برهه‌های از زندگی این زهرا بود که با نصیحت‌هایش مرا از روزهای سخت نجات داد.

چه زمانی فارغ‌التحصیل شد؟ در چه رشته‌ای؟

خردامه‌ا بود که کارشناسی رشته مهندسی پزشکی را گرفت. **زهرا غیر از درس فعالیت‌های دیگری هم داشت؟**
بله. خیلی هنرمند بود. دوره عکاسی را گذرانده‌بود و در کلیتیک دندانپزشکی هم چند دوره دیده‌بود. در همان شهر ملایر آموزش دندانسازی هم دیده و مشغول کار بود.

زهرا بیماری خاصی داشت که این اتفاق برای افتاد؟

خیر. خیلی ناگهانی این حادثه پیش آمد.

چه شد؟

یک روز زهرا سردرد گرفت. به او یک قرص مسکن دادم. او آن قرص را خورد و خوابید. دو، سه روزی گذشت که دوباره سردرد شدید گرفت و باز مسکن خورد، ولی خوب نشد. روز قبل از تساوعا بود که وارد اتاقش شدم تا او را از خواب بیدار کنم. دیدم روی تختش افتاده‌است و خون بالای می‌آورد. بلافاصله او را به درمانگاه رساندم. ابتدا تشخیص دادند مشکل معده هست و بعد از یک درمان ساده گفتند مرخص هست و می‌توانید او را به خانه ببرید. از نگرانی اصرار کردیم یک عکس از سر او بگیرند. بعد از سی‌تی اسکن گفتند خونریزی مغزی کرده‌است. همان موقع به علت آنورسسم بستری شد، ولی فایده نداشت و به کام رفت.

از روزهای در کما بودن زهرا بگو یسید. کنارش بودید و چه می‌کردید؟

او را می‌بوسیدم. با خودم می‌گفتم شاید این کار او را به دنیا بر گرداند. غافل از اینکه او غرق در زیبایی‌های دیگری بود.

چطور از موضوع پیوند باخبر شدید؟

پدرش از همان شب اول می‌دانست ولی من خبر نداشتم. شوهرم می‌خواست با من صحبت کند. اما بی‌تای‌های مرا که می‌دید نمی‌توانست این پیشنهاد را با من مطرح کند. به همین خاطر این مسئولیت را تنیم اهل قبول کردند و آنها با من صحبت کردند.

احساس شما در آن لحظه چه بود؟

وقتی این پیشنهاد مطرح شد، داشتم دیوانه می‌شدم. بین زمین



و آسمان بودم. نمی‌توانستم قبول کنم چون عذاب وجدان داشتم که میداد زهرا به هوش بیاید. می‌خواستم مطمئن بشوم که او حتماً مرگ مغزی شده و دیگر راهی برای برگشت دختر زیبایم وجود ندارد. این حس شاید برای همه پیش بیاید.

تیم اهدا وقتی این عکس‌العمل شما را دیدند، چه گفتند؟

گفتند ما دخالتی در تصمیم شما نمی‌کنم. ببینید دلتان چه می‌گوید. انصافاً هیچ حرف و اصراری نکرند.

چه شد که راضی شدید؟

نمی‌دانم هنوز هم فکرمش را می‌کنم با خودم می‌گویم چه شد که رضایت دادم. واقعاً شرایط سختی بود. وقتی شنیدم قلب کار می‌کند با خودم گفتم شاید جان دیگری نجات پیدا کند و قلب زهرا چند سالی بتپد. حالا هم با اینکه آن شخص را نمی‌شناسم و نمی‌دانم کجاست، احساس می‌کنم او زنده است. فکر کردم زهرا این زبان حرف زدن ندارد، شاید راضی است و من هستم که این کار را دوست ندارم، اما او دوست داشته باشد. همان موقع با خودم گفتم این بدن برای من نیست، پس نمی‌توانم تصمیم صد در صد بگیرم. در یک لحظه هم با خودم گفتم چه خاکی بر سرم شد، اما حالا احساس می‌کنم خاک نه

بلکه تاج فداکاری را زهرا بر سرم گذاشت و آخرت سفیدی را برای خودش خرید.

لحظه امضای برگه اهدای عضو بر شما چطور گذشت؟

سخت‌تر از آن لحظه برایم نبود و نیست. لرزش دستانم برای امضا را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. وقتی گفتند برای امضا بروم، امضای می‌کردم ولی انسگار امضا برای من نبود. انگار امضا می‌دادم بجهام را تکه‌تکه کنند، ولی حالا احساس می‌کنم که تکه‌هایی از مروارید را به جان‌های خسته دادم تا نجات‌بخش باشند.

کدام بیمارستان عمل اهدا انجام شد؟

فرای عاشورا بود که بعد از امضای برگه اهدای عضو، بدن زهرا از شهر ملایر به تهران منتقل شد و عمل او در بیمارستان امام خمینی اتفاق افتاد.

کدام عضوها اهدا شد؟

کبد و کلیه‌ها.

پیش آمده‌بود در طول زندگی و زمان حیات زهرا به فکر پیوند یفتید؟

قبلاً هم با دین‌اخیار پیوند در تلویزیون به این فکر کرده‌بودم. با خودم می‌گفتم این خانواده‌ها چه شرایط سختی دارند. با خودم می‌گفتم آدم خیلی باید دل داشته باشد که این کار را انجام دهد. همان موقع از این فکر فرار کردم، غافل از اینکه روزی این واقعت برای این خود می‌افتد.
در تعریف خصوصیات اخلاقی زهرا گفتید گاهی شما را نصیحت می‌کرد. چه خاطره‌ای به یاد دارید؟

چند سال قبل شوهرم به خاطر ناحقی چند مرد به مشکل مالی خورد، به همین خاطر شرایط سختی برای ما پیش آمد. خب تحمل آن شرایط برای من سخت بود و گاهی گله می‌کردم. زهرا با خوشرویی و شادی در چهره به من می‌گفت مادر دنیا پر از قشنگی است. بهتره زربیای‌های دنیا را ببینیم. این روزها بود که در آن روزها و شرایط تسکین دلم شد و باعث شد آن سختی‌ها را فراموش کنم.

حال این روزهای مادر زهرا چطور است؟

دخترم عاشق خرید و لباس بود. هنوز هم وقتی در خیابان‌ها قدم می‌زنم، دوست دارم برای زهرا خرید کنم. خیلی به ظاهر و لباس‌هایش اهمیت می‌داد و می‌گفت باید ظاهر آدم‌ها و باطن آنها آراسته و تمیز باشد. کلمه مردن به دهانم نمی‌آید. گاهی فکر می‌کنم رفته بیرون برای خرید و بر می‌گردد. هنوز تخت زهرا در اتاقش است. گاهی به اتاقش می‌روم و فکر می‌کنم روی تخت خوابیده و دارد با گوشی حرف می‌زند. صدایش هنوز در گوشم زرمزه می‌کند.

چه حرفی به پدر مادرهایی دارید که الان در شرایط آن روزهای کام‌بی دخترتان هستند و دلشان برای فرزندشان می‌تپد؟

واقعاً در حدی نیستم که کسی را نصیحت یا تشویق کنم. کار سختی است. نمی‌شود دل را پیش دل کسی دیگر گذاشت. ولی من از این کاری که کرده‌ام راضی‌ام. می‌سپارم به دل خودشان فقط اگر دختر از فرزندشان قطع امید کرده‌است، پس عمر آن فرزند به دنیا نیست و می‌رود. با اهدای عضو، طاقنت نبود فرزند راحت‌تر تحمل می‌شود. شاید این احساس آرامش با رفتن بدون اهدا به دست نیاید.

■ **حسین فصیحی**

بسیاری از آسیب‌هایی که این روزها کشور را در وضعیت بحران قرار داده‌است، ریشه در ترک‌فعل‌های صورت گرفته در چند دهه گذشته دارد که پاسخی نمی‌توان برای آن پیدا کرد، جز اینکه با حسرت و اندوه شاهد ناملایماتی باشیم که جامعه‌مان را با خود درگیر می‌کند. اینکة مردن مردم در جریان سوانح، بلایا یا اتفاق‌های ناگواری مثل مهاجرت از کشور آن‌قدر به امری رایج تبدیل شود که انگار نه انگار، اتفاق ناگوار همیشه در جریان است.

به نظر آسیب‌هایی که این روزها جامعه را در وضعیت بحران قرار داده از مجرای همین سخن می‌گذرد. اینکه با پروژ یک آسیب، جان‌ها و فرصت‌های بسیاری از دست می‌رود و انگار نه انگار که این جان‌ها و فرصت‌ها سرمایه‌های انسانی کشور هستند که این‌گونه در معرض آسیب و خطر قرار می‌گیرند. سال‌های زیادی است که فریاد بر سر مایه‌ای خودروبلند است که ارایه‌های مرگ‌آفرین شماسست که با قیمت‌های نجومی راهی جاده‌های پرخطر می‌شوند

و سالانه ۱۷ هزار نفر از مردم کشور را به کام نابودی می‌کشانند و حدود ۳۱۸ هزار نفر را مجروح و معلول می‌کنند. خسارتی که از جریان فوت یک شهروند در جریان سوانح‌راندگی به کشور تحمیل می‌شود، ۸ میلیارد تومان است که مشخص نیست چرا پرداخت چنین هزینه‌هایی آسان است، اما توقف ارایه‌های مرگ‌دشوار!

متهم:

مقتول شوخی می‌کرد

کشتمش

■ **محبوبه قربانی**
کارگر بیک ساختمان نیمه‌ساز که همساکرش را با ضربات میله آهننی به قتل رسانده بود در دادگاه ماجرا را شرح داد.

شهریورماه ۱۴۰۰، مردی مأموران پلیس تهران را از کشف جسد خونین مرد ۶۵ ساله‌ای در اتاقک نگهداری یک ساختمان نیمه‌کاره باخبر کرد و گفت: «در جنوب شهر زمین‌ناشتم که در حال ساخت و ساز آن بودم. مدتی قبل مرد می‌دانم که سر به نام علی در عنوان نگهدار در آن ساختمان نیمه‌ساز استخدام کرده‌ام و او شبها در آنجا می‌ماند. امروز برای سر کشی به آن ساختمان رفتم، اما هرچه علی با من می‌کرد، پاسخی نداشتیم. مقابل اتاقک نگهداری رتم که متوجه شدم در قفل است. وقتی در را باز کردم

با جسد علی روبه‌رو شدم که خونین روی زمین افتاده بود. ایوب دیگر کارگر ساختمان بود که شب‌ها همراه علی در اتاقک می‌خوابید. هر جاندانش گشتم و او را صدا کردم. از ایوب خبری نبود.» بعد از این تماس، مأموران به آدرس آن ساختمان نیمه‌کاره رفتند و با جسد مرد ۶۵ ساله روبه‌رو شدند که با ضربه‌های جسم سخت به سرش کشته شده بود. با انتقال جسد به پزشکی قانونی، تحقیقات در این زمینه آغاز شد و از آنجایی که کارگر ساختمان نیمه‌ساز بعد از حادثه متواری شده بود به عنوان مظنون به قتل تحت تعقیب قرار گرفت. تلاش‌ها ادامه داشت تا اینکه ایوب در خانه‌اش شناسایی و بازداشت شد. او به پلیس اگاهی منتقل شد و تحت بازجویی قرار گرفت. مرد جوان در همان بازجویی‌ها اولیه به قتل اعتراف کرد و گفت: «من و علی باهم در آن ساختمان‌کاری می‌کردیم. آن شب علی با من شوخی کرد و من هم نااحت‌خاطر این‌بار بیل را از گوشه اتاقک به حرف‌امهیتی‌نداد. همین موضوع مرا عصبانی کرد و کار به درگیری کشید. در آن درگیری با میله آهنی به سرش زدم و او را کشتم.» با اقرارهای متهم وی راهی زندان و پرونده با صدور کیفرخواست به دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد و در اولین جلسه محاکمه روی میز هیئت قضایی یکی از ششعبات آن قرار گرفت. ابتدای جلسه اولیای دم درخواست قصاص را مطرح کردند. در ادامه متهم به جایگاه رفت و با اقرار به جرمش در شرح

مفقودی

برگ کمپانی خودروی هاچ‌بک پاناروما پژو TU۵ ۲۰۷i مدل ۱۴۰۰ به رنگ مشکی و شماره پلاک ایران ۶۸-۸۲۶۰۰۳۶۶، شماره موتور ۱۷۸۵۰۰۶۶۹۲۳ و شماره شاسی ۴۴۳۳۳۶۴۳۳۶۴۳۳۶۴۳۳۶۴۳۳۶۴۳۳۶۴ نجفی زند با کد ملی ۰۴۸۰۰۱۰۳۸۲۰۰۴۸۰ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

البرز

۳سال حبس تاوان قتل همسر با ماهیتابه

اشیزخانه بود که حسین صحبت از او خواستم دست از این رفتارش بردارم، اما بی‌ای اعتنایی جوابم را داد. خلاصه کار به درگیری کشید تا اینکه من از شدت عصبانیت ماهیتابه‌ای را که روی کابینت بود، برداشتم و چند ضربه به او زدم.» متهم بعد از اقرار به قتل با اعلام گذشت فرزندش از جنبه عمومی جرم در شصه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران محاکمه شد. در پایان هیئت قضایی بعد از آخرین دفاع مرد سالخورده وارد شد و با توجه به روزهای بازداشت متهم وی، را به سه سال حبس می‌کردم و این شرایط مرا آذیت می‌کرد. روز حادثه رباب در

ازدواج کردیم، من خیلی همسرم را دوست داشتم و به او محبت می‌کردم، اما رباب توجهی به من نداشت. بعد از تولد پسرمان هم همه محبتش به او بود. پسرمان بزرگ شد و ازدواج کرد، اما رباب دست‌بردار نبود و با اینکه من به خاطر کهولت سن بیماری‌های زیادی داشتم، ولی او بیشتر روزها و شب‌ها در خانه پسرمان بود. به تازگی هم فهمیده بودم که او همه اموالمان را به نام پسرمان کرده است.»
متهم در خصوص قتل گفت: «در زندگی احساس پوچی به قتل اعتراف کرد و گفت: «من و رباب ۶۰ سال پیش با هم

مرد سالخورده که همسرش را با ضربات ماهیتابه به قتل رسانده بود با اعلام گذشت فرزندش به سه سال حبس محکوم شد.

به گزارش جوان، شهریورماه سال گذشته، تحقیقات پلیس شهرستان رباب رقم با قتل زن ۷۵ ساله به نام رباب در خانه‌اش در شهر برن به جریان افتاد. پسر آن زن که با پلیس تماس گرفته بود به مأموران گفت به پدرش مظنون است. به این ترتیب شوهر سالخورده آن زن به عنوان مظنون به قتل بازداشت شد. او ابتدا سعی داشت پلیس را گمراه کند، اما در روند بازجویی‌ها به قتل اعتراف کرد و گفت: «من و رباب ۶۰ سال پیش با هم